

موضوع علم تاریخ^۱

احتیاج ما بعلم تاریخ و فوایدی که از آن میتوانیم برداشت وقتی بخوبی مبرهن میشود که موضوع این علم را بطرز واضحتری مورد تدقیق قرار دهیم .

بسیاری از کتبی که مؤلفین آنها آنها را تاریخی قلمداد کرده اند در حالیکه هیچ جهت اشتراک با تاریخ واقعی ندارند اذهان را در باب تاریخ حقیقی مشوب میسازند . البته تاریخ واقعی مسؤل این قبیل نوشته هانیست ولی انتشار امثال این کتب در نزد عامه موجب شکست قدر تاریخ میشود . شاید برای رفع این شبهه بیانات ذیل خالی از فایده نباشد .

اولین منظور تاریخ اینست که نگذارد که وقایع گذشته در دریای فراموشی غرقه گردد بلکه سعی کند که آنچه را که از این وقایع ممکنست محفوظ داشت از دستبرد تلف و نسیان نجات بخشد .

بعضی چنین گفته اند که تاریخ قوه حافظه نوع انسان است . این تعریف اگرچه صحیح است لیکن تعریفی بسیار ناقص و غیر وافی است و جامع نیست چه غایت مقصود ما در مورد تاریخ تنها نمیتواند جمع آوری اطلاعات در باب وقایع و حوادث باشد بلکه فراهم آوردن این گونه اطلاعات در راه مقصودی که تاریخ تعقیب میکند قدم اول است و هیچ تاریخ نویسی نیز نیست که کار خود را از این مرحله شروع نکند .

اولین کوشش هر مورّخی اینست که در باب هر قومی که منظور او نوشتن تاریخ ایشان است کلیه اطلاعاتی را که باین قوم تعلق داشته جمع آورد سپس انواع حوادثی را که در قرون گذشته برای این قوم رخ داده طبقه بندی کند و در آداب و عادات تمدن و سیاست و امور اجتماعی و وقایع نظامی و مصالح ایام صلح ایشان بیک چشم بنگرد و تا رسیدن بحدّی که دایره اطلاعات ما تا آنجا توسعه یافته نظر کنجکاوی و موشکافی

۱ - این قسمت نیز ترجمه یک فصل از کتاب «مقدمه علم تاریخ» تألیف لویی هالفن Louis Halphen فرانسوی است که ما آنرا در شماره هفتم از سال گذشته معرفی کرده و فصل دیگری از آنرا بعنوان «عبرت تاریخ» ترجمه کرده ایم .

خود را محدود نسازد چه اگر قبلاً بخواهد دایره تحقیق خود را محدود نماید ممکنست که اصل موضوع و حقیقت مطلب از نظر او مستور بماند و در دام ترجیح فرع بر اصل بیفتد. مورخ محقق هیچوقت نباید پیش از تحقیق در پاره‌ای جزئیات یا خصوصیات بدیدهٔ حقارت بنگرد و آنها را قبلاً از نظر بیندازد.

چون منظور اصلی در تاریخ احیای کلیه وقایع گذشته است پس هر قدر اطلاعات بیشتر فراهم آید و تنوع آنها زیادتر باشد راه وصول باین منظور نزدیکتر میشود.



باتمام این احوال اگر بنا باشد که تاریخ بهمان ذکر اعلام و سنوات منحصر شود بهیچ درد نخواهد خورد. هر یک از حوادث تاریخی که ما بوسیلهٔ مآخذ قدیمی بوجود آنها پی میبریم یا هر یک از مردانی که نام و اثری از آنها در این مآخذ مذکور است حیثیتی مخصوص بخود دارند چنانکه ما مثلاً هیچوقت جنگ هراتن را با جنگ اوسترلیتز یا سن لویی را با هانری چهارم اشتباه نمیکنیم بلکه هر یک را همچنانکه بوده اند میشناسیم و خصوصیات هر کدام را علیحده بیاد می‌آوریم و هر یک را بحیثیت و شخصیت حقیقی که داشته‌اند جدا جدا مشخص می‌سازیم.

اگر مورخی بخواهد که از اصل مقصود خود که روشن ساختن حقایق تاریخی است باز نماند باید در تشخیص همین حیثیات و خصوصیات بکوشد یعنی حوادث را همچنانکه در همان اعصار اتفاق افتاده و اشخاص را بهمان وضع که در محیط خویش میزیسته و با همان طرز فکری که در عصر خود داشته‌اند بما بنمایاند و این کار را فریضهٔ همت و وظیفهٔ حتمی خود بدانند.

اگر شرح حال مردانی مانند قیصر ولوئی یازدهم و کرومول و ناپلئون یا بیان قضایائی نظیر برده فروشی در قرون قدیمه یا رسم مالک و مملوکی در قرون وسطی یا جنگهای مذهبی یا انقلاب کبیر فرانسه را عیناً همانطور که در عصر خود اتفاق افتاده و با همان طرز فکر آن ایام تحت مطالعه نیاوریم این نوع تاریخ بکلی بی‌معنی و نا مفهوم خواهد بود، بهمین نظر شخص مورخ ملزم است که در این قبیل تحقیقات زماں خود و بیشتر از آن محیطی را که در آن زیست میکند بکلی فراموش نماید باین معنی که

دیگر خود را نبیند و از عقاید شخصی و توهمات و طرز احساس خویش يك باره بر کنار شود تا بتواند خود و خوانندگان کتاب خود را مستقیماً با حوادث ایام گذشته روبرو کند. غیر از این نکته هر مورّخی باید در اقدام بتحقیقات تاریخی در احساسات و افکاری که محصول تراوش دلها یا استقامت ذهن مردم گذشته است بنظر حسن نیت و لطف بنگرد چه اگر کسی نسبت بفهم و فکر دیگری رعایت جاذب احترام را از دست دهد مشکل توان گفت که حقیقت وجود او را درك کرده است.

فرض کنیم که کسی کتابی در باب موضوع آداب و رسوم دینی بنویسد و در آن از آداب و رسوم دینی یونانیان قدیم و مصریان عهد فراعنه که سالیان دراز قلوب مردم بآنها بستگی داشته و ایشان آتش شور خود را در طلب حقیقت مطلق بورزیدن آنها فرومینشانده اند ذکر نکند. این چنین کتاب لیاقت آنرا که بآن عنوان تاریخ دهند ندارد. تاریخ حقیقی و علمی بدست کسی نوشته میشود که بنا بر شرح مذکور در فوق بکلی از خویشتن مجرد شود بعبارة آخری بنا بمقتضای مقام جنبه دیگری بخود بدهد و صاف و ساده مثلاً روحیه همان مردم معاصر بر یکس یا شارلمانی یا لویی چهاردهم را پیدا کند. این کیفیت خشت اساسی بنسای تاریخ علمی است و اگر راهی غیر از این راه مورد نظر مورخ باشد تاریخ بحدود و وظایف خود عمل نکرده و جنبه علمی آن رعایت نشده است.

فلن میگوید که بهترین مورّخین کسی است که بهیچ زمان یا بهیچ مملکت تعلق نداشته باشد. ما برخلاف فلن میگوئیم که مورّخ باید بهمه ازمه و بهمه ممالک متعلق باشد چه وظیفه او احیای حوادث گذشته در همه ممالک است یکی بعد از دیگری، و همیشه مورّخ فرانسوی که گفته: «تاریخ نوعی از رستاخیز است» همین نظر را داشته است.

اگر چه این بیان همیشه با حقیقت مطابقت دارد ولی باید دانست که چون خود او غالباً دستخوش رؤیا و خیالات شاعرانه بوده با وجود اینکه منکر استادی او نمیتوان شد در اکثر نوشته های خود راجع بتاریخ قدیم حقایق تاریخی را از نظر دور داشته

است. اینکه ما بیان مذکور میشله را درست می‌شماریم از آن بابت است که یکی از تکالیف اصلی هر مورّخی را این میدانیم که وقایع بین زمان خود و عصری را که بتحقیق آن قیام کرده احیا نماید و حوادث و اشخاص و تمدّن‌نهایی را که حقیقت آنها بر ما مردم عصر حاضر بکلی مجهول است بما بشناساند و صورت واقعی آنها را که امروز فراموش شده پیش چشم ما مجسم نماید.

اما از توجه باین نکته مهم نباید غفلت کرد که تمام لذّت تاریخ فقط در این نیست که انسان بوسیله مطالعه و قراءت آن حس کنجکاو خود را اقناع کند و با تذکار وقایع گذشته اوقات بیکاری خود را باین وسیله بی ثمر بگذراند.

البته چیزی که انسان را بمطالعه تاریخ و میدارد همان حس کنجکاو است ولی نه برای گذراندن وقت بلکه برای آنکه بداند که چه کیفیاتی در طی قرون ماضیه پیش آمده است تا انسان از عصر حجر قدیم باین مرحله رسیده و اسرار این حال ارتقاء که مرحله بمرحله انجام یافته چه بوده است.

تاریخ علمی در مورد حوادثی که آنها را از پس پرده نسیان بیرون میکشد با کمال جهد سعی میکند که ارتباط حقیقی آنها را بایکدیگر برقرار سازد و عللی را که باعث تبدیل حادثه‌ای از صورتی بصورتی دیگر شده بیان نماید.

بنابراین منظور واقعی و آخرین غرض تاریخ علمی اینست که علل حوادث گذشته را برای ما مفهوم سازد یعنی ترکیب بندی علت‌ها و معلول‌هایی را که ظهور هر حادثه‌ای در هیأت اجتماعیه بشری بوجود آنها بسته بوده است واضح و روشن در پیش چشم ما بگذارد.

برای رساندن جنبه حکمتی تاریخ چندان باستناد اقوال منتسکیو احتیاجی نداریم چه تاریخ هر قدر هم آنرا خالی از نظر حکمتی بنویسند باز همیشه با بیان علت و معلول وقایع و روش منطقی همراه است و اگر در مطالعه حوادث این روش راهنمای

نا نباشد خواه ناخواه بوادی ضلالت می افتیم و تاریخ صورت يك کتابچه یاد داشت نا منظم را پیدا میکند .

هر تاریخی که وقایع را بمنظور حفظ رشته ارتباط آنها بایکدیگر منتظم میسازد هر قدر هم ساده و بی طمطراق نوشته شده باشد بالضروره سعی میکند که علاقه این حوادث را بهم محفوظ نگه دارد و در طی این عمل بستگی منطقی آنها را بیکدیگر کم و بیش آشکار و بیان علت و معلول را مسلم نماید .

با توضیحاتی که دادیم واضح میشود که تاریخ از همه حیث شبیه بعلمی است که حقایق را بوسیله مشاهده و نظر بدست می آورند و منطقاً در ردیف علم باحوال حیوانات و نباتات اعصار گذشته (پالئوتولژی) است زیرا که موضوع آن هم حوادث قرون ماضیه است و این حوادث را تاریخ از آن جهت موضوع خود قرار میدهد تا بتواند بوسیله مطالعه در آنها علل و اشکال تغییرات و انقلاباتی را که سابقاً در زندگانی افراد جامعه بشری رخ داده بدست بیاورد .

تنها فرقی که در این میان هست اینست که چون موضوع تاریخ یعنی انسان و اعمال و آثار فکری و شؤون مختلفه زندگانی او بوضعی عجیب پیچیده و درهم است محقق این علم باید بیش از عالم هر علم دیگر متوجه تعدد عوامل مؤثر و تداخل آثار بانفوذ در یکدیگر باشد و مخصوصاً باید بداند که بهمین علل استنباط احکام کلی و متقن در این رشته چندان کار آسانی نیست .

موضوع تاریخ همان است که در فوق بآن اشاره کردیم و هیچوقت هم تغییری در آن حادث نخواهد شد اما بحث در این موضوع وقتی جنبه علمی پیدا میکند و تاریخ را بمنظور اصلی خود میرساند که محقق این علم بتواند علت سیر حوادث مورد مطالعه ما را بما بفهماند .

با این مقدمات باید گفت که تاریخ با این مقامی که پیدا کرده است امروز حقیقتاً میتواند در ردیف سایر علوم مضبوطه قسمتی از اسرار زندگانی بشری را بر ما مکشوف سازد و علمی مفید و ضروری باشد .